

نقدی بر چکیده از مطالب کتاب «فلسفه اخلاق»

نوشته آصف مهاجر

بتازگی اطلاع یافتم که کتابی بنام «فلسفه اخلاق» نوشته «آصف مهاجر» در کابل بچاپ رسیده است. قسمتی ازین کتاب در یک وبلاگی به نشر رسیده است. نویسنده کتاب؛ کسی است که از دیپارتمنت فلسفه و جامعه شناسی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه کابل فارغ التحصیل شده است.

گرچه ابتدا باید کتاب موجود را خواند و پس از آن مورد نقد و ارزیابی قرار داد؛ اما تازمانیکه این کتاب در دست رس ام قرار نگرفته است، میتوان پاره ای از مطالب و مباحثات آن را مورد دقت قرار داد. در واقع نظرات و طرز تفکر هر نویسنده را میتوان از هر جمله بندی ها او تمیز و تشخیص داد، لذا مطالعه باقی مطالب و بحث کتاب موجود، نفس و جوهر نظرات نقد نویس را نفی نمی نماید.

نام کتاب «فلسفه اخلاق» پیشینه تاریخی دارد. از کتاب «فلسفه اخلاق ارسطو» گرفته تا «فلسفه اخلاق مطهری» و مباحثاتی که در حوزه اخلاق و ذهنیات مطرح گردیده است؛ همه ناشی از تلفیق کردن آنچه ذهنیات است بر دنیای عینی و مادی می باشد. به بیان دیگر بحث فلسفه اخلاق بر این باور است تا مسایل و مشکلات اجتماعی را با ایده ها و ذهنیات حلای نماید.

پس از اشاعه نظرات مطهری در باره فلسفه اخلاق و لای رویی ایده های نو و بدعت، آخذ ها به مسایل روان شناختی رو آورده و سعی می نمایند جامعه و مشکلات آن را با ایده های محض حل و حلای نمایند. بهمین دلیل چنگ زدن به ایده ها و حل و فصل کردن مسایل بسیار بزرگ اجتماعی توسط اخلاقیات؛ در میان قشر روحانیون به یک مود تبدیل شده است. تمامی سایت ها و وبلاگهای روحانیون پیرو مطهری میکوشند با اسلامیزه کردن اخلاق در روح و روان انسانها؛ هزاران مشکل جامعه را سر و سامان دهند. درین میان قشر تحصیل کرده های مکتب خوانده ما نیز به پیروی از آنها به ترمیم و اصلاح روح و روان و اخلاق انسانها بر آمده و میکوشند مسیح وار جامعه را اصلاح نمایند.

نویسنده کتاب فلسفه اخلاق درین رابطه نوشته است: «قلم یک پدیده ای قدرتمند است که میتواند عامل تغییر شود – چنانچه این امر اتفاق افتاده – و به عنوان بزرگترین اسلحه ذهنی وارد کاروزار زندگی شود و علیه ویروس های ذهنی و زندگی مبارزه کند».

اگر قبول کنیم که قلم یک پدیده قدرتمند باشد، به هیچ وجه قبول نمی توانیم که قلم عامل تغییر در جامعه شود. عامل تغییر در جامعه انسانها و مبارزات آنها است و قلم ابزاری است که خواستها و ایده های طبقات اجتماعی را انعکاس میدهد. قلم در زمانی میتواند یکی از اسلحه های ذهنی وارد کاروزار زندگی شود که میدان عملی این کار و زار در جامعه شکل گرفته باشد و انسانها برای تحقق این خواستهای شان رزمیده باشند. لذا نقش قلم بعنوان باز تاب دهنده نظرات انسانها زمانی میتواند جایگاهش را پیدا نماید؛ که انسانها در میدان نبرد عینی و عملی کش و مکش هایی کرده باشند. لذا تغییر دادن توسط قلم و ابزار شدن آن بصورت مطلق؛ بدون زمینه چینی پایه های مادی آن کاملاً اشتباه است.

نویسنده ما قلم را بصورت مطلق و بدون در نظر داشت موقف طبقاتی نویسندگان آن می ستاید و از آن یک پدیده مقدس می سازد. توگویی اگر انسانها ارزش و اهمیت قلم را درک میتوانستند، قلم در خدمت دفاع از انسانیت قرار میداشت!

او نوشته است: «قلم می تواند برای دفاع از انسانیت و ارزشهای انسانی قدرتمندانه عمل کند و به عنوان بزرگترین ابزار نبرد در یک نبرد انسانی سهم بگیرد. بااین وصف، قلم باید ارزش خود را درک کند و هرگز نباید به این امر تن دردهد که بی مورد بنویسد و یا چیزی را بنویسد که در برابر حق و حقیقت قرار بگیرد و عدالت را نپسندد».

اول اینکه در جامعه طبقاتی هیچ پدیده فرا طبقاتی وجود ندارد و قلم نیز یکی از نمونه های آن است. در جامعه طبقاتی فرهنگ، هنر، سنت، عرف، آداب و رسوم، علم و هنر و حتی زبان هم طبقاتی است. قلم نمیتواند نقش ما ورائ طبقاتی را بازی کند و برای کل انسانیت کار کند. قلم در واقع نظرات و دیدگاه های انسانها را بازتاب و انعکاس میدهد. انسانهایی که در حاکمیت قرار دارند، قلم های شان در خدمت حفظ و پاسداری از قدرت و مناسبات سیاسی موجود است. انسانهایی که تحت سلطه و تحت استثمار طبقات حاکم قرار دارند، قلم های شان در خدمت جوهر و پالاش دادن مبارزه شان علیه حاکمیت قرار دارد. انسانهای که بشکلی از اشکال از نظام حاکم سود می برند و می خواهند از سایه نظام حاکم روزگار بگذرانند، قلم های شان هم در خدمت همین موقعیت قرار دارند و بشکلی ازین نظام حمایت میکنند. انسانهای هم هستند که ادعا دارند در حالت بی تفاوتی در مقابل نظام حاکم و طبقات محکوم قرار دارند که قلم های شان در همین حالت بی تفاوتی نیز در خدمت حاکمیت قرار دارند. زیرا بی تفاوتی به سیاست و منفعل کردن کتله ای از مبارزه انسانها خواست طبقات حاکم است.

به این ترتیب هر قلم زنی در خدمت منافع فردی، قشری و طبقاتی شان قرار دارند و قلم زنی شان به هیچ وجه به منافع کل انسانها خدمت نمی کنند. هر قلم زنی خود بخود ارزش نوشتن و قلم زنی اش را میداند و میداند که نوشته اش در خدمت چه حق و حقیقتی قرار خواهد گرفت و برای همین رسالت است که قلم؛ قلم زنان دلسوز و متعهد در خدمت منافع توده های مردم قرار دارد.

در رابطه با تشخیص حق و حقیقت باید بگویم که حقیقت صرفاً با ایده ها و ذهنیات مورد شناخت قرار نمیگیرد، بلکه پراتیک اجتماعی، مبارزه تولیدی و آزمونهای علمی ما را در شناخت از حقیقت یاری میرساند. لذا درک نویسنده بعنوان فارغ التحصیل رشته فلسفه و جامعه شناس در باره حقیقت بسیار سطحی است. او فکر میکند آنچه که خودش از «حقیقت» می فهمد، یک «حقیقت مطلق» است. برای همین قاطعانه حکم میکند که قلم نباید در برابر حق و حقیقت قرار بگیرد.

همانطوریکه در بالا توضیح داده شد، قلم هم میتواند انسانها را در درک حقیقت های علمی و تاریخی یاری برساند و هم میتواند حقیقت را انکار کرده و تحریف نماید. زیرا قلم ذهنیت انسانهای نویسنده را هم در باره حقیقت و عدالت روشن و متبلور می سازد و هم میتواند توهم و مغشوشیت فکری در باره حقیقت را در اذهان خواننده ایجاد نماید.

آصف مهاجر نویسنده کتاب فلسفه اخلاق نوشته است: «اهل قلم باید مواظب باشند و مسئولیت دارند که نگذارند که قلم به ابزار تبدیل گردد که اراده ناپاک ستم پیشه ها و قدرت مندان ظالم از آن به نفع شان استفاده کنند».

حال سوالی که اکنون از نویسنده این کتاب پرسیده شود این است که در عصر حاضر ظلم و ستم و اندیشه ناپاکی وجود دارد و یا خیر؟ اگر وجود دارد، قلم نویسنده تا چه حدی توانسته است که اراده ناپاک ستم پیشه ها و قدرت مندان ظالم از آن به نفع شان استفاده نکنند؟ آیا موجودیت ستم پیشگان ملی و بین المللی که هر روز و هر ساعت اراده ناپاک شان را بر مردم مظلوم ما تحمیل می شوند و مردم ما را قتل عام میکنند، قلم نویسنده در توجیه این اراده ناپاک قرار دارد؛ یا در افشای این اراده ناپاک؟ ما نمیدانیم که قلم این نویسنده تا چه حدی در افشای این اراده های ناپاک قرار داشته است. از قرار نوشته که اکنون ما میخوانیم اگر قلم نویسنده در خدمت این اراده های ناپاک قرار نگرفته است، در مخالفتش به هیچ وجه قرار ندارد. باز هم اگر موقعیت نویسنده را بعنوان یک انسان بیطرف بپذیریم، آیا بی طرفی در قبال مظلالم اجتماعی و استبداد خود خدمتی برای این اراده های ناپاک محسوب نمیکرد؟

بقول شاعر: اگر بینی که نابینا و چا است اگر خاموش بنشیند گناه است.

به تاکیدات نویسنده توجه کنیم:

مورد اول اهداف قلم است، که باید سعی شود تا اهداف کلی - اما انسانی - تعیین شوند و سپس قلم بدستان به بهانه ها و شیوه های مختلف، قلم را در راستای تحقق این اهداف به حرکت وادار کنند.

مورد دوم اعتراض قلم است، که قلم بایستی در ارتباط پدیده های که به یک نحو، به عنوان موانع در مسیر اهداف کلی آشکار می شوند، اعتراض کند، صدای خود را بکشد و سرسختانه از اهداف خود دفاع کند.

هر دو مورد تحلیل نویسنده حرف ندارد اما حرف قابل ملاحظه این است که خود نویسنده تا چه میزانی در این نظراتش صادق است و چه حدی گامهای عملی پیرامون اهداف قلمش برداشته است؟

نویسنده کتاب فلسفه اخلاق بیشتر به شکوه و شکایت مفهوم و مقولات عام می پردازد. او در قالب عام گویی ها میخواهد بر خاص تاثیر بگذارد و یک سلسله مفاهیم و عبارات را در قالب احساسات دلسوزانه ایراد می نماید. او از طریق عام گویی ها ظاهراً دلسوزانه قصد دارد بر قشر خاص قلم بدستان خرده بورژوازی نفوذ کند و در ذهن آنها تحلیل های عامیانه تزریق نماید. زیرا با تلقینات عامیانه و شکوه و شکایت از فضای نا مطلوب در سطح عام است که احساسات نهیلیزم را در میان جامعه رشد و تقویه میدهد و سبب می شود الترناتیف مبارزه سیاسی در جامعه کم رنگ شود.

اگر مسئولیت قلم بدستان تنها افشای مفاهیم عام باشد و به خاص نپردازند، فکر نمیکنم رسالت شان را انجام داده باشند. نویسنده ما از ظلم، استبداد حرف میزند اما در هیچ مواردی شکل و سیمای این ظلم و ستمگری را فاش و روشن نمی سازد. او میگوید ظلم بد است، در حالیکه خود ظالم نیز ظلم کردن را تقبیح میکند، او میگوید پیروی از اراده های ناپاک بد است؛ اما خود همین ناپاکان نیز همین گفته نویسنده را تائید میکنند. او میگوید وظیفه قلم بدستان این است که در راستای اهداف انسانی و تحقق ارزشهای انسانی کار کنند، و در برابر دشمنان انسانیت مبارزه کنند، اما همین حرف ظاهراً خوب و انسانی را بدترین دشمن انسانی نیز رد نمی کند. در واقع همین جملات زیبا و بی ضرر را که فاقد موضع گیری مشخص است هم اوباما و بوش و بیلر تائید میکنند و هم ملا عمر و بن لادن و گل الدین و سیاف و غیره.

فیلسوفان و جامعه شناسان بورژوازی به مسایل و مشکلات عام و اخلاقی می پردازند و بقول مارکس به تفسیر این جهان مشغولند در حالیکه مسئله بر سر تغییر آن است. رسالت نویسندگان در این است که به مسایل مشخص اجتماعی بپردازند و در صدد تغییر آن بر آیند. اینکه ظلم بد است و ستمگری بد تر از آن؛ چیزی

است که انسانها در جهان نیمه حیوانی به آن پی برده بودند. این نوع قلم فرسایی و توجیه گری بیشتر به این می ماند که بگوئیم دروغ گویی بد است، راست گویی خوب است، دزدی بد است، صله رحم خوب است.

پرداختن به مسایل حقوقی و به اصطلاح مسایل انسانی، برای امپریالیستها و دار و دسته مرتجع شان خیلی سود دارد. زیرا در گیر شدن به چنین امری سبب می شود که جمعی از نویسندگان و قلم بدستان «دو دله و نیمه مبارز» نتوانند آنها را آماج قرار دهند. امپریالیست ها میدانند که مشغول شدن به مسایل عام مثل حقوق بشر، کرامت انسان و ارزش انسانی چیزی نیست که بتوان از آن الترناتیف علیه آنها درست شود و بهمن دلیل تشویق شان میکنند که عللیه ظالم، علیه اراده های ناپاک، علیه دشمنان انسان، علیه روح پلید و ضد انسانی مشغول باشند، بشرطی که ظالم، و صاحبان اراده ناپاک را افشاء و معرفی نکنند.

چندی قبل نویسنده ای که خود را با احساس و مردم دوست معرفی میکرد و من نظراتش را نقد کردم، نوشته بود که: سی سال است که به قتل و کشتار پرداختیم، سی سال است که ویران کردیم، سی سال است که خود مان را نیست و نابود کردیم و غیره. من به طنز پاسخ دادم که غلط کردی که چنین کردی! به این ترتیب کلی گویی و عام کردن مفهوم بی ضرر است و همین ظالم ها و بقول نویسنده ما، اراده های ناپاک ازین عام گویی خیلی نفع می برند.

نویسنده ما میگوید: «قلم باید هدف کلی داشته باشد و تمام قلم بدستان – باوجود گرایشات خاص شان – دست کم برای رسیدن به این اهداف کلی توافق نظر داشته باشند که در این راستا متحدانه و صادقانه بنویسند».

کلیه نویسندگان برای تحقق چنین اهدافی که صرفاً بگویند زشتی های بد است، ظلم قبیح است، اراده ناپاک بد است، بدون اینکه مجریان این فعل قبیح شناخته شود توافق نظر دارند اما در باره و ارزشهای انسانی و ارزش های الهی وحدت نظر ندارند. زیرا ارزش های انسانی و ارزشهای الهی دو پدیده متضاد است که نظام ارزشی آن از دیگری تفاوت دارد. ارزش های الهی که نمایندگی آن را قشوروحانیون دینی بعهدہ دارند، کاملاً در مقابل ارزش های انسانی قرار دارد. در نظام ارزش های انسانی، خود انسان ملاک عزت و کرامت محسوب میگردد، در حالیکه در نظام ارزشی الهی، این عقیده انسان است که به او عزت و کرامت و شخصیت می بخشد.

انسانها در نظام ارزشی شان که یکی از آن «منشور حقوق بشر» است، با داشتن عقیده به دین، و بدون داشتن عقیده به دین مورد حرمت قرار میگیرد، در حالیکه در نظام ارزشی الهی؛ عقیده انسانها مورد احترام و حرمت قرار میگیرد نه خود انسانها. در نظام ارزشی الهی یا دینی، اگر انسان فاقد داشتن عقیده به نظام دینی باشند مورد تحقیر و تکفیر قرار میگیرد. برتر بودن انسان در نظام الهی در مومن بودن او و عقیده داشتن او به دین است نه در خود انسانیت او. لهذا ارزش های الهی با ارزش های انسانی منافات دارد و نباید این ارزش ها را مساوی قلمداد کرد.

نویسنده ما می نویسد: «از قلم هم استفاده های منفی و نادرست می شود، یعنی عده ای بخاطر منفعت و منافع شخصی شان از قلم کار می گیرند و عده ای دیگر از آدرس باورهایشان عقده مندانه می نویسند و حاضر نیستند که صادقانه از قلم کار گیرند».

در مقابل این تحلیل باید گفت که درین کره خاکی هیچ نویسنده را یافت نمیتوانی که بخاطر عدم منافع شخصی اش از قلم استفاده کند. یعنی قلمش را در مخالفت منافع شخصی اش بگرداند. ممکن است قلم نویسنده ای بیشتر

در خدمت منافع جمعی قرار بگیرد تا منافع شخصی، اما با تحقق یافتن منافع جمعی؛ منافع نویسندگان را نیز تحت الشعاع قرار خواهد داد. در نتیجه نویسندگان از طریق منافع جمعی به منافع شخصی هم دست می‌یابند. اینکه نویسندگان ما معتقد است، از قلم استفاده منفی صورت می‌گیرد، باز هم ثمره مثبت و منفی قلم زن؛ بستگی به دیدگاه و طرز تفکر خود نویسندگان و دیگران دارد. از نظر من قلم اینجانب در امر روشن‌گری بعضی از نظرات توهم بر انگیز آصف مهاجر نه تنها استفاده منفی نشده است، بلکه استفاده بجا و مثبت هم شده است. ممکن است از دیدگاه و باور آقای مهاجر استفاده من از قلم؛ یک امر منفی و مضر تلقی گردد.

همین‌طور درین جهان هیچ آدمی زاد را نمی‌بینیم که در قبال قضایای اجتماعی از آدرس غیر بی‌باوری‌شان استفاده کند. در واقع چنین باور مشترک برای قلم‌بدستان تا هنوز ایجاد نشده است که همگی با استفاده از باور و عقیده مشترک در قبال مسایل اجتماعی برخورد کنند. بهمین لحاظ طبیعی است که تمامی نویسندگان از آدرس باور ها و اعتقادات‌شان استفاده می‌کنند، و باید هم چنین کنند. درین میان خود نویسندگان مگر از آدرس باور های غیر شخصی‌اش استفاده کرده است؟

اینکه بگفته نویسندگان کتاب، نویسندگان عقده‌مندانه می‌نویسند، باز هم یک امر طبیعی است. اگر قلم را بعنوان یک آله و ابزار مبارزه در نظر بگیریم، بدیهی است که مبارزات سیاسی شکل و نمای های متفاوتی دارد. از مبارزه سیاسی گرفته تا مبارزات فرهنگی، از مبارزات مسلحانه گرفته تا مبارزه در عرصه نمایشنامه و تئاتر، از هنر گرفته تا ادبیات، از مقاله خوانی گرفته تا ابراز احساسات توسط شعر و عقده‌گشایی های روحی و روانی و غیره می‌تواند هم توسط قلم نقش ببندد و هم می‌تواند توسط باقی فعالیت ها انسانها روی دست گرفته شود. بنأ فعالیت قلم نیز عرصه های متفاوت زندگی خصوصی و اجتماعی را در بر می‌گیرد. قلم کدام جایگاه تقدس‌مآبانه ندارد تا کسی بغیر از شیخ اصلی تکیه‌خانه، نتواند بر آخرین و با لاترین زینه منبر روضه خوانی قرار بگیرد.

یکی با استفاده از قلم، در توجیه و تفسیر جهان مشغولند و فلسفه می‌بافند. جمعی دیگری می‌خواهند تغییر انقلابی این جهان و مناسبات ستم‌گرایانه‌اش را در قلم انعکاس و بازتاب دهند. یکی هم شعر می‌سراید و دیگری توسط همین قلم در ایجاد ذهنیت عاطفه‌بر مریدانش نوحه می‌سراید و سری هم به صحرای سوزان کربلا می‌زند.

یکی می‌خواهد خاطرات زیبا و زشت زندگی‌اش را توسط قلم در صفحه کاغذ نقش ببندد و دیگری می‌خواهد در وصف معشوقش جملات زیبا و دلنشینی را زینت بخش سازد. بنأ این نویسندگان است که برای قلم تقسیم‌کار در نظر می‌گیرند و جبهه مشترک برای همه نویسندگان می‌سازد تا همگی با استفاده از معیار در نظر گرفته آصف در قلم‌کشی استفاده کند.

نویسندگان کتاب فلسفه اخلاق و وظیفه و رسالت جدید را به قلم داده است. او می‌نویسد:

«قلم نه تنها که نقش یک واسطه را بین انسان و تاریخ بازی می‌کند، بلکه سازنده تاریخ هم است و از طرف دیگر قلم بزرگترین مأمور تاریخ است تا برای تاریخ کار کند».

قلم نه نقش واسطه را بین انسان و تاریخ بازی می‌نماید و نه هم سازنده تاریخ است. سازنده تاریخ انسانها و از جمله انسانهایی‌اند که در تولید نعم مادی نقش دارند. اگر قلم را بعنوان انعکاس‌دهنده ایده و نظرات انسانها تعریف کنیم نیز ایده های ذهنی سازنده تاریخ نیست؛ بلکه فعالیت عینی و مادی انسانها است که سازنده تاریخ

است. به بیان دیگر تاریخ را نیات نیک و ذهنیات انسانها نمیسازد بلکه مبارزه طبقاتی و مبارزه انسانها با طبیعت و تغییر دادن طبیعت است که تاریخ ساز است.

باز هم اگر کار برد قلم را بعنوان پدیده مادی که در صفحات تاریخ درج میگردد در نظر بگیریم، قلم خود انعکاس دهنده و با تاب فعالیت عملی و ذهنی انسانها است که ما بنام تاریخ آن را می شناسیم. اگر مبارزه برده ها علیه برده داران، مبارزه دهقانان علیه فئودالها و مبارزه کارگران علیه سرمایدارانی نبود، قلم بشکل مجرد نمیتوانست چنین تاریخ را در صفحات زربینش درج نماید.

ازین گذشته تاریخ را نه کار کرد و فعالیت مادی اشیاء می سازد و نه ذهنیات انسانها و نه قهرمانان. تاریخ را توده های مردم می سازد و قلم بعنوان وسیله و ابزار تجلی دهنده فعالیت مادی و معنوی انسانها، آن را انعکاس می دهد.

انسانها قبل از آنکه رسم الخط و دانش سواد را آموخته باشند مگر فاقد هویت تاریخی بوده اند؟ مگر قلم به انسان یاد داده بود که در مقابل بلایای طبیعی مثل حمله حیوانات و سیل و آتش فشان و طوفان و غیره مبارزه نماید؟

قلم اگر توانسته است انسانها را در امر شناخت طبیعت و ساختار مناسبات سیاسی حکومت های شان یاری برساند، توانسته است نقش ارتجاعی ای نیز بازی نموده و هزاران سال مردم را در بدترین شرایط عقب ماندگی فکری و مادی نگهدارند. لذا قلم نه سازنده تاریخ است و نه هم واسطه میان انسان و تاریخ.

البته درین شکی نیست که انسانها برای تسلط بر طبیعت و شناخت آن نیاز به انتقال تجارب داشتند که قلم نقش بسزایی در انتقال شناخت و تجارب میان انسانها بازی می نماید ولی طرف دیگر قضیه هم این است که همین قلم در باز تاب دادن حقیقت ها و واقعیت های غیر علمی نیز نقش ایفا کرده است.

در همین عصر روشنگری و عصر ارتباطات کامپیوتری در جهان بصورت احتمالی شاید پنج در صدی از مردم توانسته باشد با استفاده از نعمت قلم به شناخت نسبی ای از مناسبات ستم گرایانه نظام طبقاتی پی ببرند و نود و پنج در صد از مردم بجای دانستن مناسبات غیر عادلانه طبقاتی، در صدد توجیه سازی نظام حاکم بر جهان برآمده و جامعه شناسی دانشگاهی را بقصد جامعه شناسی فرا بگیرد!

به این ترتیب در پشت توجیه سازی های خرد قرار دادی بورژوازی؛ علم یا خرد غیر قرار دادی را آماج قرار دهد و چنین توجیه و تحلیل نماید که این قلم و خرد قرار دادی بورژوازی است که حقیقت دارد و سازنده تاریخ است.

چنانچه مشاهده میکنیم، قلم نه تنها در ابعاد و عرصه های غیر علمی مورد تغییر و تحریف قرار میگیرد، بلکه در درون مراکز علمی ای چون دانشگاه نیز مصئون نیست. بهمین لحاظ کشف و افشای پدیده های غیر علمی و حقیقی تنها وظیفه قلم بدستان نیست، بلکه وظیفه هر فرد انقلابی و تحول طلب می باشد که علیه هر گونه ترویج جهل و جعل مبارزه کند.

ادامه دارد